

حکم علیه یک زن که در زنا گرفتار شد

¹ اما عیسی به کوه زیتون رفت.² و بامدادان باز به معبد آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشست، ایشان را تعلیم می داد.³ که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته،⁴ بدو گفتند: ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛⁵ و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می گویی؟⁶ و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین می نوشت.⁷ و چون در سؤال کردن الحاح می نمودند، راست شده، بدیشان گفت: هر که از شما گناه ندارد اوّل بر او سنگ اندازد.⁸ و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می نوشت.⁹ پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود.¹⁰ پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: ای زن، آن مدعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ کس بر تو فتوا نداد؟¹¹ گفت: هیچ کس، ای آقا. عیسی گفت: من هم بر تو فتوا نمی دهم. برو دیگر گناه مکن!

عیسی نور جهان است

¹² پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.¹³ آنگاه فریسیان بدو گفتند: تو بر خود شهادت می دهی، پس شهادت تو راست نیست.¹⁴ عیسی در جواب ایشان گفت: هر چند من بر خود شهادت می دهم، شهادت من راست است زیرا که می دانم از کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا آمده ام و به کجا می روم.¹⁵ شما بحسب جسم حکم می کنید اما من بر هیچ کس حکم نمی کنم.¹⁶ و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد.¹⁷ و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حقّ است.¹⁸ من بر خود شهادت می دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می دهد.¹⁹ بدو گفتند: پدر تو کجا است؟ عیسی جواب

داد که: نه مرا می شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید.²⁰ و این کلام را عیسی در بیت المال گفت، وقتی که در هیکل تعلیم می داد؛ و هیچ کس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.

²¹ باز عیسی بدیشان گفت: من می روم و مرا طلب خواهید کرد و در گناهان خود خواهید مرد و جایی که من می روم شما نمی توانید آمد.²² یهودیان گفتند: آیا اراده قتل خود دارد که می گوید به جایی خواهم رفت که شما نمی توانید آمد؟²³ ایشان را گفت: شما از پایین می باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.²⁴ از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد.²⁵ بدو گفتند: تو کیستی؟ عیسی بدیشان گفت: همانم که از اوّل نیز به شما گفتم.²⁶ من چیزهای بسیار دارم که درباره شما بگویم و حکم کنم؛ لکن آنکه مرا فرستاد حقّ است و من آنچه از او شنیده ام، به جهان می گویم.²⁷ ایشان نفهمیدند که بدیشان درباره پدر سخن می گوید.²⁸ عیسی بدیشان گفت: وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد، تکلم می کنم.²⁹ و او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را بجا می آورم.

اولاد ابراهیم

³⁰ چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند.³¹ پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند، گفت: اگر شما در کلام من بمانید، فی الحقیقه شاگرد من خواهید شد، و حقّ را خواهید شناخت و حقّ شما را آزاد خواهد کرد.³² بدو جواب دادند که: اولاد ابراهیم می باشیم و هرگز هیچ کس را غلام نبوده ایم. پس چگونه تو می گویی که آزاد خواهید شد؟³⁴ عیسی در جواب ایشان گفت: آمین، آمین، به شما می گویم: هر که گناه می کند، غلام گناه است.³⁵ و غلام همیشه در خانه نمی ماند، اما پسر همیشه می ماند.³⁶ پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود.³⁷ می دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می خواهید مرا

بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد.³⁸ من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام می‌گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده‌اید می‌کنید.³⁹ در جواب او گفتند که: پدر ما ابراهیم است. عیسی بدیشان گفت: اگر اولاد ابراهیم می‌بودید، اعمال ابراهیم را بجا می‌آوردید.⁴⁰ ولیکن الآن می‌خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده‌ام تکلم می‌کنم. ابراهیم چنین نکرد.⁴¹ شما اعمال پدر خود را بجا می‌آوردید. بدو گفتند که: ما از زنا زاییده نشده‌ایم. یک پدر داریم که خدا باشد.⁴² عیسی به ایشان گفت: اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام، زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام بلکه او مرا فرستاده است.⁴³ برای چه سخن مرا نمی‌فهمید؟ از آن جهت که کلام مرا نمی‌توانید بشنوید.⁴⁴ شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اوّل قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آن جهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می‌گوید، از ذات خود می‌گوید زیرا دروغگو و پدر دروغ‌گویان است.⁴⁵ و اما من از این سبب که راست می‌گویم، مرا باور نمی‌کنید.⁴⁶ کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟⁴⁷ کسی که از خدا است، کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا نیستید.

⁴⁸ پس یهودیان در جواب او گفتند: آیا ما خوب نگفتم که تو سامری هستی و دیو داری؟⁴⁹ عیسی جواب داد که: من دیو ندارم، لکن پدر خود را حرمت می‌دارم و شما مرا بی‌حرمت می‌سازید.⁵⁰ من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می‌طلبد و داوری می‌کند.⁵¹ آمین، آمین، به شما می‌گویم: اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد دید.⁵² پس یهودیان بدو گفتند: الآن دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو می‌گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید؟⁵³ آیا تو از پدر ما ابراهیم که مُرد و انبیایی که مُردند بزرگتر هستی؟ خود را که می‌دانی؟⁵⁴ عیسی جواب داد: اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می‌بخشد، آنکه شما می‌گویید خدای ما است.⁵⁵ و او را نمی‌شناسید، اما من او را می‌شناسم و اگر گویم او را نمی‌شناسم مثل شما دروغگو می‌باشم. لیکن او را می‌شناسم و قول او را نگاه می‌دارم.⁵⁶ پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.⁵⁷ یهودیان بدو گفتند: هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟⁵⁸ عیسی بدیشان گفت: آمین، آمین، به شما می‌گویم که: پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.⁵⁹ آنگاه سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از معبد بیرون شد و همچنین برفت.